

درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۳

مصادف با: ۴ رجب ۱۴۳۵

جلسه: ۱۰۹

موضوع کلی: صحیح و اعم

موضوع جزئی: ادله صحیحی‌ها و بررسی آن

سال: پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

محصل استدلال به طایفه دوم روایات یعنی روایاتی مثل «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» این شد که این روایت از آن جا که مصدر به لای نفی جنس است و لای نفی طبیعت و ماهیت می‌کند معلوم می‌شود فاتحة الكتاب در ماهیت صلاة مدخلیت دارد و از آن جا که صلاة صحیح مورد نظر است و ما نمی‌توانیم کلمه «الصحيحة» را در تقدیر بگیریم ناچاریم با ملاحظه همه این امور این نتیجه را بگیریم که لفظ «صلاة» برای نماز صحیح وضع شده است.

محصل اشکال و جواب محقق خراسانی در مورد استدلال به طایفه دوم روایات:

این استدلال مبتلا به اشکالی بود که از طرف مرحوم آخوند مطرح شده و خود ایشان هم از آن پاسخ داده است، اشکال این بود که اگر ما «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» را این گونه معنی کنیم که اصلاً صلاة بدون فاتحة الكتاب تحقق پیدا نمی‌کند و بگوییم فاتحة الكتاب جزء موضوع له لفظ «صلاة» است و به عبارت دیگر بگوییم موضوع له لفظ «صلاة» خصوص نماز صحیح می‌باشد در این صورت باید در مثل «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد» هم همین سخن را بگوییم، یعنی بگوییم اساساً اگر همسایه مسجد نمازش را در مسجد نخواند کأنّ نمازی محقق نشده در حالی که هیچ کس حتی صحیحی هم به این مطلب ملتزم نیست.

پاسخی که مرحوم آخوند از این اشکال داد این بود که بین «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» و بین «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد» فرق وجود دارد، درست است ظاهر هر دو دلیل یکی است و در هر دو حرف نفی و استثناء آمده و «لا» در هر دو حدیث لای نفی جنس است و نفی طبیعت و حقیقت از صلاتی کرده است که فاقد فاتحة الكتاب باشد یا در مسجد خوانده نشده باشد، پس ظاهر هر دو دلیل نفی حقیقت صلاتی از نمازی است که فاقد طهارت، فاتحة الكتاب و کون فی المسجد باشد اما علی‌رغم این اشتراکات ظاهری بین این دو دلیل تفاوت وجود دارد که ما در جلسه گذشته اجمالاً به این تفاوت اشاره کردیم.

مرحوم آخوند فرمود: نفی حقیقت در مثل «لا صلاة الا بطهور» و «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» با نفی حقیقت در مثل «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد» متفاوت است، چون نفی حقیقت و ماهیت تارة حقیقی است و اخری ادعایی، در مثل «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» نفی حقیقت و ماهیت، حقیقی است یعنی واقعاً و حقیقتاً نظر بر این است که اگر صلاة بدون فاتحة الكتاب یا بدون طهارت باشد حقیقت صلاة محقق نشده است، مثل اینکه شما وارد اطاق می‌شود می‌بینید هیچ شخصی در اطاق

وجود ندارد لذا می‌گویید: «لا انسان فی الدار»، این جا نفی حقیقت انسان کرده‌اید و می‌گویید طبیعت انسان در این اطاق وجود ندارد لذا نفی حقیقت شده واقعاً و حقیقتاً اما گاهی وارد اطاقی می‌شوید و شخصی را در آن اطاق می‌بینید که ویژگی‌های انسان خوب را ندارد ولی باز هم می‌گویید: «لا انسان فی الدار»، در این جا هم لای نفی جنس بکار رفته و نفی طبیعت و ماهیت شده ولی این نفی طبیعت و ماهیت ادعایی است، یعنی کأن آن شخصی که در اطاق حضور دارد ادعائاً انسان نیست، در ما نحن فیه هم در مثل «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد» نفی حقیقت و طبیعت شده لکن این نفی حقیقی نیست بلکه نفی ادعایی است مثل همان ادعایی که سکاکی در باب استعاره قائل شده است.

پس وقتی گفته می‌شود «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» نفی حقیقت و طبیعت صلاتی شده از نمازی که فاقد فاتحة الكتاب باشد و این نفی هم نفی حقیقی است یعنی حقیقتاً و واقعاً به نمازی که فاقد فاتحة الكتاب باشد نماز گفته نمی‌شود اما در «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد» نفی حقیقت و طبیعت صلاة شده ولی این نفی حقیقی نیست بلکه نفی ادعایی است یعنی ادعائاً صلاة همسایه مسجد در غیر مسجد نماز محسوب نمی‌شود یعنی ارزش نمازی که همسایه مسجد در خانه می‌خواند نسبت به نمازی که در مسجد خوانده می‌شود آن قدر ناچیز است که کأن اصلاً نمازی خوانده نشده، لذا در این جا هم نفی طبیعت و حقیقت شده اما ادعائاً نه حقیقتاً لذا این اشکالی که ایراد شد وارد نیست و قیاس «لا صلاة بفاتحة الكتاب» به «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد» صحیح نیست.

بررسی استدلال به طایفه دوم روایات:

اصل اینکه لای نفی جنس، نفی حقیقت و طبیعت می‌کند سخن صحیحی است، همچنین اینکه نفی طبیعت و حقیقت و ماهیت گاهی می‌تواند به نحو حقیقی و گاهی به نحو ادعایی باشد هم سخنی درست و غیر قابل انکار است، مانند همان مثالی که به آن اشاره کردیم که گاهی حقیقتاً انسانی در اطاق نیست و می‌گویید «لا انسان فی الدار» که در این جا نفی حقیقت و طبیعت شده حقیقتاً ولی گاهی انسان در اطاق هست لکن ویژگی‌های انسان خوب را ندارد اما باز هم می‌گویید: «لا انسان فی الدار» در اینجا هم نفی حقیقت شده لکن ادعائاً نه حقیقتاً، پس در اینکه لای نفی جنس نفی طبیعت می‌کند اشکالی نیست، همچنین در اینکه نفی حقیقت تارةً به نحو حقیقی و اخری به نحو ادعایی است هم اشکالی مشاهده نمی‌شود.

اما مسئله این است که در خصوص «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» به چه دلیل شما می‌گویید «لا» در این دلیل نفی حقیقت و طبیعت کرده حقیقتاً؟ ممکن است گفته شود در این مثال هم نفی حقیقت است ادعائاً نه حقیقتاً و ممکن است اعمی این ادعا را کند و بگوید «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» در واقع نفی طبیعت صلاتی می‌کند از نمازی که فاتحة الكتاب ندارد اما نه حقیقتاً بلکه ادعائاً یعنی چنین نمازی کأن نماز نیست نه اینکه فی الواقع نماز نباشد مثل آن جایی که مردی داخل اطاق هست اما گفته می‌شود «لا رجل فی الدار» که ادعائاً نفی طبیعت شده است نه حقیقتاً، چون آن شخص ویژگی‌های مرد را ندارد، پس از خود دلیل «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» استفاده نمی‌شود که صلاة برای خصوص نماز صحیح وضع شده است، بله اگر خارجاً و با قطع نظر از این روایت ثابت شود که صلاة برای طبیعت نماز صحیح وضع شده در این صورت می‌توان گفت «لا صلاة الا

بفاتحة الكتاب» ظهور در نفی حقیقت به نحو حقیقی دارد ولی مشکل این است که ما نمی‌دانیم منظور از «لا صلاة» در این روایت این است که حقیقتاً نماز بدون فاتحة الكتاب، نماز محسوب نمی‌شود یا ادعائاً و ما نمی‌دانیم «صلاة» در این روایت به نحو حقیقی استعمال شده یا به نحو مجاز، بلکه اگر بتوانیم اثبات کنیم استعمال لفظ «صلاة» در این روایت، حقیقی است استدلال به این روایت تمام است اما اگر صرف یک ادعا باشد استدلال به این روایت تمام نیست.

لذا عمده اشکالی که در اینجا وجود دارد این است که ما نمی‌توانیم اثبات کنیم «لا صلاة» در «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» نفی طبیعت و حقیقت کرده به نحو حقیقی چون ممکن است نفی حقیقت شده باشد ادعائاً نه حقیقتاً لذا وقتی نتوانستیم ثابت کنیم نفی حقیقت و طبیعت در این روایت نفی حقیقی است دیگر استدلال به این روایت برای اثبات مدعای صحیحی که می‌گوید: لفظ «صلاة» برای خصوص صلاة صحیح وضع شده، تمام نخواهد بود.

همچنین در مورد «لا صلاة لجار المسجد الا في المسجد» به چه دلیل گفته می‌شود نفی حقیقت شده ادعائاً؟ تنها چیزی که وجود دارد این است که ما خارجاً و با قطع نظر از این ادله می‌دانیم که نماز بدون فاتحة الكتاب باطل است و نماز همسایه مسجد در غیر مسجد کامل نیست اما به هیچ وجه نمی‌توان از این روایات استفاده کرد که منظور از صلاة خصوص صلاة صحیح می‌باشد. بنابراین به نظر می‌رسد استدلال به طایفه دوم روایات هم تمام نباشد.

نتیجه این شد که تا به حال هیچ کدام از ادله سه‌گانه‌ای (تبادر، صحت سلب و روایات) که اقامه شد نتوانست مدعای صحیحی‌ها را ثابت کند.

دلیل چهارم: سیره عقلائی

ما در مواردی که به سیره عقلاء تمسک می‌کنیم می‌گوییم: اولاً: این سیره عقلائی است و بین عقلاء جریان دارد، ثانیاً: شارع هم از این سیره منع و ردعی نکرده بلکه در مواردی هم بر طبق همان سیره عقلاء عمل کرده است در نتیجه می‌گوییم این سیره مطلوب ما را اثبات می‌کند.

حال آن سیره و طریقه‌ای که عقلاء در مثل این مقام دارند این است که وقتی چیزی را اختراع می‌کنند اگر آن شیء مرکب و دارای اجزاء و شرایط باشد اتخاذ نام برای آن شیء مخترع هنگامی است که آن شیء کامل باشد، مثلاً کسی چیزی را ساخته و اختراع کرده، وقتی می‌خواهد نامی برای آن شیء مرکب انتخاب کند آن نام را برای خصوص تام الاجزاء و شرایط می‌گذارد. این گونه نیست که آن نام را برای اعم از تام الاجزاء و شرایط و ناقص بگذارند، پس اسم برای مرکب تام الاجزاء و شرایط گذاشته می‌شود. وقتی هنوز چیزی ساخته نشده و کامل نشده نامی بر آن نمی‌گذارند بلکه بعد از اینکه آن شیء مرکب ساخته شد و همه اجزاء و شرایط آن کامل گردید نام را بر آن می‌گذارند، پس روش عقلاء این است که تا زمانی که شیء واجد همه اجزاء و شرایط نباشد نامی بر آن نمی‌گذارند، شارع هم نه تنها به واسطه اینکه از عقلاء محسوب می‌شود بلکه به واسطه اینکه رئیس عقلاست همین روش عقلاء را اتخاذ کرده و بر اساس همین روش عمل می‌کند نه این که یک روش متفاوتی غیر از

روش عقلاء در نام گذاری و تسمیه اشیاء داشته باشد لذا شارع هم لفظ را برای تام الاجزاء و الشرائط وضع می‌کند. پس می‌توان نتیجه گرفت الفاظ عبادات برای خصوص صحیح وضع شده‌اند.

پس با ملاحظه این دو مطلب که:

اولاً: عقلاء در تسمیه و نام گذاری مخترعات مرکب خودشان زمانی نام گذاری را انجام می‌دهند که آن شیء مرکب با همه اجزاء و شرائطش محقق شده باشد و نام را بر آن شیء تام الاجزاء و الشرائط قرار می‌دهند نه بر فاقد بعض اجزاء و شرائط.

ثانیاً: چون شارع از عقلاء بلکه رئیس عقلاء می‌باشد در نام گذاری مخترعات مرکب خودش به همان شیوه عقلاء عمل می‌کند و روشی جدای از روش عقلاء ندارد.

نتیجه می‌گیریم الفاظ عبادات هم برای خصوص صحیح که تام الاجزاء و الشرائط است وضع شده نه برای اعم از صحیح و فاسد و استعمال این الفاظ در عبادت فاسد، استعمال مجازی خواهد بود، بنابراین مدعای صحیحی ثابت می‌شود.

بحث جلسه آینده: دلیل چهارم صحیحی‌ها را ان شاء الله در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»